

رب باسم الله الرحمن الرحيم و تمم بالجیسر

اما بعد چون بعضی طالبان راه خدای و پروانه و نشان بی پروا  
که مقصود ایشان جز خواص مشرب قلندریه و خلاصه مذہب  
مجروریه نبود بدین فقیہ حقیر سگستانه اہل تجرید و تفسیر و تفسیر  
نظام الدین قلندر را خوشتر چہین خرمین دولت اصحاب و حید  
اشارت میفرمودند و با خلاص باطن مسالت مینمودند و مذکبات  
قصیدہ کبری کہ زاده طبیعت خاطر این فقیہ و متفکر تصانیح میرا  
طریقت و مجرور و ان سرچشم مشرب قلندریہ در حین  
اجمال یکمال رسیدہ است اگر مبنوعی کشف یزد و طالبان  
اسانی حاصل شود بنا بران این فقیہ در عہد ہمایون خدا  
دین برور بادشاہان عدل کستر سلیمان امار محمد کردار کرد

که از قبض سجای کرم آن تاج بخش سلاطین بوستان عالم رنگ  
و بوی بهار دارد و زمره صلیاء و سالکین و علماء و صاحبان هنر و  
حکمت و خداوندان عزت و دولت اند از نیرش و باران ساء  
که در اواصلها ثابت و فرعیها فی السماء هر دو رکن عالم را محیط است  
بر خور داری و کامکاری تمام دارند و سبب ایج ظاهر و منافع  
باطل هیچ چیز محتاج نمیند و غیر از چشم در پاسخ اوست و حیات  
سرمدی آن آفتاب عالم ثابت و مشاه راستین ابوالمظفر حضرت  
سلطان علیاء حسین شاه بن محمود شیاه بن ابراهیم شاه  
خلد الله ملکه و سلطان از لال از هیچ کس نمی جویند و رسنه  
نخاین و ثمانیة از پیر دستگیر المتخلق باخلاق الله غوث الدهر  
شیخ قطب الدین سرانند از غوثی متبع الله المسلمین بطول بقا  
اجازت در خواست تا ابیات قصیده مذکوره را از حد اجمال شرح  
افعال و بیان اقوال در مرتبه توسیط بیاورد که خیر الکلام  
ما قل و دل و خیر الامور او ساطعات افراط و تفریط را در آن  
مدخل نماند پیر دستگیر اشارت فرمودند که کشف این اسرار



۳ بیاران و دلداران ممنوع نیست هر چند که طالبان راه خدای  
و پویندگان بی سرو پای نظر بصورت و قالب متعدد داده اند  
اما نظر بمعنی حقیقت در خود اتحاد تمام دارند که الفقر کلام نفس  
حلیه جان پاک ایشان شده است بعد از آن این فقیر ایست  
قصیده کبری را گذرانده خاطر این فقیر و زاده خواطر مجرب در روان  
راه قلندریه بود در پنج **فصل** شرح داده شد و نام وی صراط  
المستقیم ساخته و بعضی از اسرار و اعمال و افعال که امکان  
بیان نداشت بهم بام کتاب قلوب الاولیاء و حواله کرده  
که افشار سیرت بویست کفر **فصل اول** در بیان اسمایی  
از کار و افکار بر وجه تصحیح عام **فصل دوم** در بیان آنکه  
بیران قلندریه بعد طلب و تسلیم تلقین ذکر بر وجه مخصوص بجا  
کنند **فصل سوم** در بیان آنکه احتیاط و احتیاج در ذکر  
بر مخطی باید که هیچ چیز از ادب و شرائط ذکر و ارکان آن و از  
لوازم فکر از جنسش شد و مد و سر قدم و بر آورد و فرو گذا  
و سر اندازی در کوفت و گذاشتن نفس بر پی بر می تمام

تشریح تمام وجوه آن و رعایت غیر نبش به تکلیف و تسکین  
قالب و محافظت جلد و مراعات کنبه و جبر آن متروک شد

**فصل چهارم** در بیان روندگان طریقت بتوسیع دایره  
ذکر و فکر که الطرق الی الله بعد و انقاس الخلاق از شیخ المشایخ  
رضوان الله علیهم اجمعین مرویست **فصل پنجم** در بیان  
بعضی حکمتها که مربوط باریگان اذکار و اسرارچه تاثیر است در نهاد

بشری الله ولی التوفیق و هور بی و توکل علیه و هو بی  
**فصل اول** در بیان اسامی اذکار و افکار بر وجه نصیحت عالم

که در سبقت بیت این قصیده اشارت بر آن رفته است  
تینخ لا بر از ناف نیام **سیر** یمن بگذار و زینسان کن قیام

حمد بر حمد بر آور راست کوب **زان** سبقت زو آرای امام  
بعد از آن حمد که آورد می بچپ **جاید** و فی الله است و السلام

درین سه بیت اشارات بر آنست که این ذکر مسمی است  
ثلاثی زیرا چه در نشان این ذکر سالکان مسالک طریقت  
و واصلان ممالک حقیقت جز دو حمد طرف راست و یک حمد



طرف چپ نفرمودند چنانچه در بیت دوم اشارت بر آن  
سه جمله شده است چون درین ذکر هر بار سه جمله بجا آورده شود  
این ذکر را منتهی ثلثانی کرده اند اما معنی آنست که چون کلام طیب  
که موجب صلاح عالم صغیر است تمثیل به تیغ آهن که موجب  
تشنه عالم کبری است بنیام که ناگزیر به تیغ آهن است  
هر تیغ توحید را که کلام طیب است اثبات فرمود و باز بلفظ  
ناف اشارت بر آن بنیام نموده اگر چه مراد و مطلوب و اصلا  
و روندگان از بنیام تیغ توحید ناف و اعلا و اسفل و نیز است  
الکفای بناف کرده العاقل یکفیه الاشارة و اخراج تیغ توحید  
از بن بنیام از بهر قتال یا نفس آماره مقصود شمرده است اما  
بنیام از بن تیغ را هر قومی بزبان خود نامی دیگر کرده اند بعضی  
این را بن ناف نام نهند و بعضی تشبیه گویند و بعضی تحت نامند  
و بعضی مجرد ناف خوانند و مراد جزو واحد نباشد المقصود یکی  
را با سالی بسیار نام برده اند و در مطلوب معانی خبر متجددستند  
و نیز کلام لا که سر سخن کلام طیب است تیغ توحید نام کرده اند

نموده اند بدان معنی که این دو حرف در عالم تجرید کار تمام کلمه  
توحید دارند و حقیقت سیالک را از فناء غیر بقاء حق می آرد  
چنانکه گفته اند لا که عمرش و فرشتش را برهم درود از فنا سویی  
بقاره می برد و نیز در بیت دوم اشارت است بر ضربات ثلثه  
که تعبیر آن بجلد کرده و بر است و چپ حواله نموده و گفته است  
جلد بر جلد بر آور راست کوب زان سنجش رنوار ای امام  
و از روی بچپ او رون جز یک ضرب بجانب چپا مراد نیست  
چون این نوع ذکر کسی در مقام کسی پیران عالم طریقت  
و مجروران صاحب حقیقت دست دهد جهاد اکبر باشد  
چنانکه در بیت سیوم تصریح بر جهاد اکبر شده است اما در  
چهارم تنبیه بر تقسیم تنبع توحید کرده است و گفت **لیک**  
در تنبع است تقسیم غیر اندران رزمش باید انتظام  
در تقسیم کلمه طیب که تنبع توحید است اشکالی عظیم است  
که این دو از ده حروف که در کلمه توحید است بچپ نوع ضربات  
ثلثه و گشتش و سر اندازی و ارکان دیگر نسبت کرده اند آنچه



دهند و رخصت بران باشند از تو دریغ ندارم اما دانم درین مقام  
این فقیر را نسبت به بخل کنی و کوشی که دریغ داشته است و الله  
دریغ نیست شر الناس من اكل وحده جواب سوال ترا پیش پای  
نهاده و دامن در کمر بستگی کرده ام باش تا بنزد تو رفیق آن  
دهند که پند عقلت را از کوشش هوش خود دور گردانی و طلب  
و تسلیم خود را درست کنی و خود را در میان نه بینی چه مادام  
که طالب را نظیر خویش می باشد قبول فیض از دیگری میسر نمی  
شود چون طلب و تسلیم که اعظم امور این راه است در خود حاصل  
کنی و بسجده ای مانی ما را ضامن خواهی و بکوش جان بشنو  
که بد آنچه رخصت باشد از تو دریغ ندارم چون لا یتبع که با خود  
دو حرف دارد با کشش و کشیده هنگام سراندازی بخش کردی  
حروف دیگر را که متصل بدان دو حرف است بطریق بخش باید  
کردن و بفرب دوم که بلا تفاوت مانند ضرب اول است  
شش حروف دیگر که پیش از حروف هوست حوالت  
باید نمودن و در ضرب سیوم که تعلق بجانب چپ دارد حرف



حرف هجوتی امتداد صوت بخش باید کرد ساختن اما  
ایدوست چون این حرف که مبناء رکن قول اند یا رکن فعال  
هنگام ذکر کردن متصل کردانی و وجود این همه حرفها را چون  
وجود نور ما بتاریک استراق نور آفتاب بی از غایت سرعت  
چنان نماید که مگر بعضی ازین حروف مودعی نمیشوند اما اصل قسمت  
آن نیست که گفتیم با تعلق ترا الفریق ثم الطريق بدرقه این راه شود  
تا تو بنور این بدرقه ماه شب چهاردهم پی کنی مینحوان که این  
ضعیف است نسخی لایبی روی نموده است در جنب یلدا ای زلفت  
ره روان کعبه را بی گسستن که نه بودی روز رویت ره نماید  
چون طاقت آن نداری که راه این بادیه خون خوار بیامی خود  
قطع کنی بچندی صبر کن تا دست باری بدست آری و او نیز  
پای هر دو نشود و تو در پای او او نیز می تا ترا میریزد و شفت  
بی شمار بگوید مقصود تو برساند اینجا بدانی که من بطیع الرسول  
فقد اطاع الله چه معنی دارد و رسولان و پیغمبران و علماء  
امتی کا نبیاء بنی اسرائیل دلیل این راه آمده اند ترا دستگیر



نشنوند و ابواب این ابیات که خزینه اسرار الهی و گنجینه انوار  
حضرت لامتناهی است بر تو گشاده گردانند و ترا بجنبه مقصود تو  
پرساوند تسلیم را باش و اعتراض پیش ملک و ملوک درین کلمات  
هیچ حالتی از محالات مردان ذوالاحوال که مقصود اقصای طلبان  
راه خداست بیان نگشته و شرح نه پذیرفته است بکوش جان  
بشنو که جواب سوال ترا محیا خواهیم کرد تا آنچه گفتی راست  
اما ترا که بچه شیر خوار هستی و از گلهواره شریعت بای در مهده  
طریقت نه نهاده و در ایام طفولیت و نارسیدگی بمنورایی که کار  
با اتفاق رسیده روز کار ترا دست دهد حاشا و کلامی که بیان  
ترا که بچه شیر خوار هستی تقع نمیکند بلکه چون ناگاه خورد موجب  
هلاکت و می باشد اینجا اطاعت پیران و پیغمبران شرط  
عظیم است حضرت تسلیم چاره نیست درین مقام ترا در خاطر ابد  
که نبی خود کجاست که ایام نبوت مندرس شده است و ولی را  
نیز نمی شناسیم که کجاست تا اطاعت و پیرا باشیم و جواب  
آن بشنود در خانه نشسته و بای در طلب آمدن نگزیده خود اطلبو



اطلبوا العلم ولو بالصحف جسد الله قوم که علوم از انبیا میراث  
 گرفته و بخطاب العلی و ورثه الانبیاء مخاطب شده اند جوایز  
 نشان باشند از طلب زماست که کار ایشان جز کار  
 انبیا نیست ابد و مدت امیکه دست سعادت بر فترت دولت  
 این قوم زنی علیکم بالسمع والطاعت را می باشد که چون چیزی  
 ندانی دشوار باشد که آن چیز را از خود معلوم کردن آنچه در  
 کوشش آید و شریعت انرا مانع نباشد ممکن و در بند آن  
 میباشد که فلان برابر نمی رود و یا بر آسمان نمی برد این  
 جنس کرامت طلب کردن از دیگری حاصل کردن در خود بعد  
 بعینه است اما با این همه از تو بعید نیست در خود میجویی و فی انفسکم  
 افلا تبصرون را و در زبان جان خود میساز که از معرفت خود  
 دور افتاده چون معرفت خود حاصل کردی معرفت خدای تعالی  
 ترا چنان قبول کند که نامردان خود پرست را معرفت خدای  
 در خود بینود نمی جویند کردی بلکه چون جرعه از شراب معرفت  
 در کام جان تو بریزند چنان مست میگردی که اکثر بگویند

بسیار می باشد که از این نوع حقایق طلب کردن



چهره مطلوب چهره می و دیگر نقش نشیند و باز چون با خود بیایی  
این راه جز در باطن خود بیرون بخوئی در خود راه میلن و این  
کلمات را که وقتی از ضعیف صادر شده است همچنان **ه** ای  
زاهد شب خیز چه روزت در پیش است که ز ظلمت شب راه نه اندر  
خویش است **ه** فی النفس گفت بیان کرد راست شطار  
صفت رو که چه نیکو گیش است المقصود ایدوست ترا در عالم  
عادت جز عبادت کار نیست کارهای باش و از گفتار که آ  
میجوی که عاقل را جز آنچه میگویم در کار نمی آید و جهاد را می آموز  
تا قتال با نفس ماره توانی کردن و کلمات این ضعیف را گاه  
گاه همچنان که چه لایق گفته است **ه** که همی برسی که کارم را  
چه سازم تمام صفت بیداری و جوع و ذکر در خلوت مداوم  
ای عزیز نیز کوشش دار و بشنو مادام که آن بگوشت نشین **ه**  
والقرآن است که تو آنرا بر خوانی و هم باز یابی و همساز می  
شوی و او نیز ترا همراه خود سازد اگر برین شیخ دو شاخص  
که آنرا کلمه توحید میدانی بتو تسلیم نماید این نیز از دست **ه**

اعطای آموز

۷. و جوہان می باشد شاید که آن بنیادی دولت سایه شمس سعادت  
بر سر تواند از دو تواند ران سایه مسکن یابی و راحت گیری و از  
وی در جوئی فاسد و اهل الذکر انکنتم لا تعلمون بر طلب کردن  
تو ناطق شده است که در بیت پنجم این فصل چنانکه میگوید باز  
این ترکیب را دای جو داد و غلغلہ بر آرد روم شام اشارت  
جزیر بعل نموده و خبر بیان آنکه فیض آثار ذکر و واردات که بواسطه  
ذکر سالک را حاصل میشود نکتہ است و در دو بیت ذکر یعنی  
و ہفتم چنانکہ گوید بعد از آن جنگی که آمد در میان ذکر و لا اله الا الله  
بر کبر ایمی ہمام ببرد دل و سواس و بر فرقش بکوب کارشانا  
اینست اندر صبح و شام بنیان ذکر لا اله الا الله میکند کہ چون طالب  
صادق کہ از بہر قطع این راہ قدیم بہمت خود استوار کرده بہت  
ذکر گفتن دل در جویش می آید و عوارجی میکند کہ بیکبارگی خوش  
را در راہ خدای تعالی در باز و در ذکر گفتن مبالغہ مینماید و  
کہ ذکر می قوی تر و شدید تر کند کہ زود تر ویرا در کہ از بیاد و  
آنرا طرق مختلفہ است گاہ باشد ہمان ذکر ثلاثی کہ سابق ذکر



شده است با تمام بکند تا هر یک ضرب هر وجه کمال در مقام  
خود بنشینند و رعایت کشش و کشادن طرح نکند و در سر انداز  
قلندر و در گوشه که اعظم ارکان این ذکر است و در کتب ذکر  
و سر قدم ساختن سر سربى نباشد چنانکه این عزیز گوید **و**  
سر قدم کردیم آخر سومی همچون تا ختم کنیم می کردیم و زنه صبر و بیرون  
تا ختم این بیت را اگر چه با خود احتمال معنی بسیار است درین معنی  
لایق گفته است و گاه باشد که از غایت شوق ذکر می دیگر کند که  
سخت تر و شدید تر بود نسبت بذکر اول تا طاقت بشریت ویرا  
که زاید بر حاجت باشد مضمحل گرداند قالب و قلب و بی راز و تیر  
تذکیه و تصفیه بخشد و در اندک روز کار روح و یا از بند مضیق تفرقه  
ممالک دنیا بر او و فضاء صحرای اجمالی اجتماع ممالک عقبا ارد که اجتماع  
باطن بسبب است مرجمیت و کمال انسانیت ممالک اما اید و  
دانم که سوال تشریف که در کتب فراوان ویده برای فقیر است  
کنی و کوشی ذکر لا اله الا الله که ذکر دلست پیش از دادن داد و ابر  
نفی و اثبات که موجب فنا می عالم ناسوت است درین روزگار <sup>عالم</sup>

ملازم نیست جواب شبیه ترا عرض خواهیم کردن از من شنیده <sup>۸</sup>  
می باشد و گفتن پیش ملیر که از این فلان شنیده ام درین  
میکوش که این سوال در تو نیز خلق کند و توان را دریدا  
بر مثال کرم و سراما خود یا بی جواب چون مقصود در و نه در راه <sup>۹</sup>  
تعالی جز عظمی هر و باطن از ما سوال شد نیست ویرا با حساب  
تقدیم و تاخیر الفاظ اذکار چه کارست پیروی چنین ترا که  
گفتیم خود را در تسلیم می دارد و راه جوان و چگونه می شود  
کند که درین راه بالاترین آداب جز تسلیم و ترک اعتراض نیست  
و در بنیام خود یکی گوید که ذکر میکن و دیگری میگوید که فکر را  
می باشد و آن دیگر میگوید که در راه ارادت میرو و یکی گوید  
که محاربه و محاسبه می ساز و یکی فرماید که شربی و هت <sup>لطف</sup>  
و واسطه طریق قطع این راه میسر نمیشود و این سخن خود  
برست راه روان طریقت و واصلان عالم حقیقت گفته  
شده است اما مقصود آنست که چون سالک را جزیه من جزای  
الحق تواری عمل الثقلین روی نماید این همه را بیک معنی



پشت پای زنده و جبران نکوید که توبه الناس من ذنوبهم و توبه  
 من قول لا اله الا الله شنیده باشی که آن عزیز چه میگوید که  
 من قال الله لا اعرف الله هر که الله گفت الله را شناخت  
 و نه شناسد تا از بند نقوش برنجیزی را نقاش نیایی اینجا  
 بدان عالم حجاب الله الا کبر درجه مقام بود و از کدام علم ترا باز  
 داشته است همکین خود را بدان دار که آن عزیز چه میگوید عقل  
 نقی ماسوی الله میکند عشق ما اثبات الله میکند لا و الا  
 هر دو را در هم شک کن کین نصیحت الله میکند چون  
 کار طالب بر دست کشش حضرت خدای تعالی است هر چیز که  
 مقتضی بر آن کار است و راه نمایی عشق آن حضرت است صراط  
 المستقیم است و سالک آن چیز فرض عین است و اگر نه  
 چنین است ترک آن واجب شمرد و چون دایره نفی لا  
 و اثبات الا و دایره الله و هو در خود آوردن سالک  
 از کاف غیر بد لطافت حق متفاوت نیست دایره و کار  
 بردن است شوق و درود داعیه طلب آن حضرت است سواد تقصیر

راه

بلخ

سوال تقدیم الفاظ و تاجیر آن لازم نیست این سوال با خود ۹  
نگاه میدارد و در طلب کار حقیقت میکوشد این فقیر از تو دروغ  
نمیدارد و آنچه ملائیم روزگار است بر موافقت آن مستحب  
در عالم مجاز و صورت با تو کاری عظیم دارد چون در محبت  
طلب آنحضرت است خدای تعالی بکرم عظیم خود در ما و رزق بر تو  
گشاده کرده اند تا تر از این گونه اذکار و نصایح که انبیا و اولیا  
بدان بر خود داری حاصل کرده اند نیز قبول کنند و در ترا  
درمان شود هر چه از این گونه نصایح طریقت ترا معلوم کنند  
بان در نیک می سازد الغرض بعد از آنکه گمراهی را که  
بر آورده و مار نفس افکاره که شیطان وقت تو شده که تو تپش  
فی صدور الناس و شوشها در صدور میکند در گویا و باز  
در نگری چون نیک حالی یا بی دیگر جز خلوت حضرت ذوالجلال  
نه بینی اینجا دانی که قلب المؤمن بیت الله با توجه می گوید اکنون  
کوشش دار که برای تکمیل این جنگ که با شیخ و گمراه در میان  
کاری دیگر طالب را تا نرسد که چون با این تکمیل کار همراه



سید محمد  
الحق

مقصودیکه بدست مدید میسر نشود باندک روز کار دست دهد  
که در بیت هشتم این قصیده بدان کار اشارت کرده و گفته  
بعد ازین هر قدر طاقت چون دمه آتش میوز خود را سوزانم  
درین بیت اشارت بر آن کرده که این ذکر را ذکر دمه میگویند  
چون طالب راه خدای تعالی بکشد می ذکر لا اله الا الله گفته  
و سپس ذکر الله متغول شده باشد این ذکر را ذکر دمه  
نقور کلمه الله از مرکز خود برانگیزد دل و جگر و شش و سپهر  
و آنچه برابر اینهاست بر طریق که از پیر تلقین گرفته و سبک  
معلوم کرده است بی تفاوت و تجاوز بر رسم مجروران راه قلندریه  
با تمام تمام باندازه طاقت خود نیکو بشنود و بپوشد ار که راه  
غلط نکند که این مقام را بس منزلت اقدام گفته تا آنچه  
که درات عالم سفلی که در طبیعت طالب متعین شده و روح  
پاک میرا از درجه اعلی علیین نبرد که اسفل السافلین دل  
نازل گردانیده است که لقد خلقن الانسان فی احسن تقویم  
ثم رددناه اسفل السافلین پاک بسوزد و طاقت بشریت

و بی را که زیاده از حاجت باشد محو گردانند و از مملکت عالم عبادت  
 بدرجه عالم عبادت برسانند چون عبادت خدای تعالی از وی  
 دست آید و نیز بخواهد عبادت خود را بنده نباشد چون عبادت  
 وی جز خدای تعالی نباشد جزای وی نیز جز خدای تعالی  
 آنگاه معلوم و می کند که القوم لی و أنا اجزایه با وی چه میگوید  
 بعد ازین در بیت نهم که اشارت بر تفکر و تدبیر و تدبیر کرده  
 شرح آن بهمین در فصل چهارم گفته شود ان شاء الله تعالی  
 چون ازین فارغ شدی در خود در آیی چشم پیش آورد و شود  
 خود عدم را بنجا چشم پیش آوردن کنایت است از تفکر کردن  
 و در خود شدن نیز اشارت است از موصفات بشریت که لازم  
 عالم عبادت است و نمود عالم باطن که آثار صفات و اوصاف مستقیم  
 میرو و در خود راه میکن چون راه در خود کردی از در داند و  
 ابعاد عدو ک نفک التي بین جنبیک خلاصی یا فیه و از شما  
 ابحن و الانس مخلص جستی درین مقام ترا معرفت خود حاصل  
 آید سپس معرفت خدای نیز قبول کند من عرف نفسه فقد عرف ربه

عالم علوم است بهر ابعادی که باشد  
 عالم علوم است بهر ابعادی که باشد

بلخ



جواب ده این مقام شده است در خود مجبور و از من شنیده  
می باشد **ه** ای لکچر در جهان می بوی این سعی ترا چه بود  
دارد اوئی چنین که نو جوانان کن اوئی ثبات همی تو جای  
دیگر جوی اما در چهارمیت این قصیده که زاده خاطر این فقر  
حق و از خواطر مجرور و ان بی سر و پاست است بر اعمال  
نکرده طلب تنبیه میکنند بر مداومت از کار و مقهور گردانند  
نفس اماده و تحصیل مواهب از مداومت از کار که بهترین زاد  
طریقت درم روان این راه است نیست آن اشیات  
این رموز است از یکی معلوم است در طلب سکون با او گیرام  
چو سیر انداخت و شمس در سیر و امن جان و دست و پایی و  
کام است لاجرم کاری دیگر طالب ناکثر نیست که چون با این تکامل  
کار همراه شود مقصود دیگر بعد از یک آنجا نکته یاد از ولایت  
کوشش بنویسای شیرین کلام چون به بخت خود بدین دولت  
رسیده هر زمان می نوش از جام این مدام مقصود از این تنبیه  
است که چون طالب ادگری ازین از کار بتعلیم و تلقین بچرخ

از پیر رسیده باشد می شناید که هر یک همیشه در حمایت خلوت  
باشد و از همه بگریز و و این لطیف عیسی از دست نگیرد و چندی  
ملازمت و مدد و محبت نماید که با وی او را آن کسی حاصل آید که بی  
و بقای وی در عالم ملک نشواری باشد و چندی آن دروطلب  
و خیرین پیش و فراق آید که وجودش در طلائع امواج این  
دریای بیکران مستغرق و ناموجود نماید و از وی جز وجود  
حقیقت و میرا عبوری نباشد و درین مقام نیک آشنائی  
باید تا آشنائی دریای مسلم آید چنانکه این ضعیف گوید درین  
دریای بی پایان ندادیم آشنای هر کس که گیرد آشنای در وی  
و او باشد غوگین سمری و اگر با انس باشد چندی آن و وقتا  
و صل و لذت مناظر و جمال لا اله الا الله روی نماید که جز  
سلطان الا الله در فضاء قلب المؤمن بیت الله دیگر  
رخت نرزد اینجا معلوم کند که لا اله الا الله گفتن غیر و شنیدن  
دیگر باشد و شدن دیگر باشد تا این شهوار بی لشکر که  
در کبر و سرافرازی کبراء او نمیکرد و ترا قبول کند و چندی آن



بسوی خود کشد که اگر در دنیا و آخرت بگویند از تو بشان  
نیابند تو نیز بدعا، میخواه و در طلب میگویش که جز لا اله  
الا الله و گیر نه بینی که قرار و آرام بی این نیست و نخواهد بود  
بان می ساز و از غیر گمراه میجوی میگوئی لا اله الا الله  
محمد رسول الله **فصل** دوم در بیان آنکه پیران قلندر  
بعد طلب و تسلیم تلقین ذکر بروج مخصوص بمریدان کنند  
و این خلعت خاص در برایشان در پوشند تا مریدان همیشه  
در پناه این خلعت باشند بدانکه در یک بیت این قصیده  
اشعارت بر علمی بگرفته و برای ترتیب عمل ریاضت بروج  
جمله معروض آورده است چنانکه گوید بازت ارمیل است  
در ترتیب کار از من آن بشنوه از هر خاص و عام اید و است  
اگر میل و قصد آن داری که اینکار بر طریق موافقت روید  
و بر ترتیبی که پیران بامریدان معامله کنند و جزیر دوستان  
خاص نگویند بر تو بگویم که در دو بیت این قصیده تشبیه بران شریف  
شده و چنانکه بعد طلب و تسلیم این فقیر را از پیر خود غوث

مخوف الدهر شاه قطب الدین سمراند از غوثی و پیر این فقیر  
 از حضرت سید الاذکیا الی الصغیا و سید نجم الدین قلندر  
 و حضرت سید نجم الدین را از حضرت سید خضر رومی و حضرت  
 سید خضر از حضرت شیخ عبد العزیز مکی علمدار حضرت مصطفی  
 صلی الله علیه و سلم و حمزه بن محمد شیخ عبد العزیز مکی از حضرت  
 مصطفی صلی الله علیه و سلم و ثقیف رسیده بر متابعت سنت  
 این مشایخ رضوان الله علیهم اجمعین بر طریقی که بدین فقیر رسیده  
 بلا تفاوت بدانچه رخصت باشد از تو در بیع ندارم و باید که گوش  
 هوش خود را بهیچ سویی من داری و نگویی که فلان چه لایق  
 آن مقام است که ما را در معرض مریدان ذکر می کنند و خود را بر مثال  
 پیران و مرشدان می شمرد و چون بحقیقت نظر کنی خود پیر چیست  
 کدام است چنانکه گفته اند در طرق روندگی شیخ و مریدی عدد  
 در طرق یکا یکی شیخ نه و مرید نه و درین مقام خطاب این فقیر  
 بر نهاد بشریت این فقیر نیست هر که را با خودش کار باشد  
 و دیگری چه پردازد اگر نیک تامل کنی اینچنان سایل است رسول



جز لا اله الا الله همه فی استیت جسته معبود و چو هستن  
 چون پلنگ کنبه می گردن و جنگلی با حسام دم بر آورده است  
 و سی در کوفت است هر دمی کان نیست خوروی هیچ خام چون  
 طالب صادق و عاشق خلایق را که طلب خدای تعالی است تو  
 نهاده وی شده است و او شریعت داده باشد و سپس خواهد که پای  
 نهیت خود را در میدان طریقت بپایند و از بادیه عالم ثم رود ماه  
 اسفل سافین بکعبه هدایت افمن شرح الله صدره الاسلام  
 فهو علی نور من رب عروج کند و در فضاء عالم قلب المومن <sup>مبعین</sup> بین  
 من اصابع الرحمن در دایره جمال و جلال بر کار صفت ملووف  
 آن کعبه کند و شیر بخوابد که بداند که تا فلهم اجر غیر ممنون باین  
 طایفه چمت بر سر نهاده است دست بر فتراک صاحب دلی  
 بزند تا ویرا بکعبه مقصود وی برساند بس طالب صادق چون  
 چند گاه حقوق بدرقه خود را بجا آورده و خویشتن را بر هتال  
 مرده پیش هتال تسلیم وی نموده باشد آن پیر کامل و مرشد  
 مکمل سوخته در گاه حضرت لا اله و اندوخته جزوات قربت <sup>الله</sup>

۱۳  
۱. اَلَا اللهُ که در دایره توحید مرکز لفظ وحدت صرف است  
تیغ توحید را که برآورده و مار فاسد است در ایام قتال با این  
دشمن اند در پی که اعداء عدو نفک الی بین جنبیک بود  
و تخریب ملک و ملکوت که ظهر الفساد فی البر والبحر از کارخانه  
ال بیهنجار روی نموده است از سلاح خانه و امن محبت  
مخص و اهدیت صرف است بخوابد که از بهر قتال بمردن تسلیم نماید  
یکی از لوازم آن جناب است که بران جلسه مخصوص که میان این  
قوم معروف است پیامور و بگوید که پیش من بنشین و روی  
بمن از کلمه طیب که تیغ توحید است بر موافقت منسوب  
طریقت پیش تو میگویم خود را مجتمع گرداند و از وی بپسند  
و بشنود که پیر بعد جلسه مخصوص دو دست خود را بر هر دو  
زانوی خود بجه طریق می زند و باز بجه سان بر میدارد و سپس  
بر دو زانوی خود را بر هر دو دست خود جلوه میگیرد و قصد  
برای کنبه بجه نوع میکنند و بکدام طریق بعد از بجا آوردن  
کنبه و جستن از مقامی که در آنجا جلسه آغاز کرده است قصد



رفتن در مقامی دیگر میکند و در مقام دوم باز به همان  
می نشیند و ضربات ثلث بعد از سر اندازی و کشند و کشش  
و جستن از مقام اول و رفتن در مقام دوم که از پیر چگونه  
حاصل میشود آموزد از قول و فعال و فهم و از ارکان این  
اظهار و تقسیم حروف کلمه طیب که تیغ تو حید است نیک می  
اندیشد که پیر چگونه در وجود می آید و نیز یکبار این جمله اعمال  
متضمن افعال و اقوال که ملائم مشرب اهل طریقت و مناسب  
منصب صاحبان بصیرت پیش مرید میکنند تا مرید از برتران  
جمعه را بتعلیم و تلقین می گیرد و باز پیر مرید میگوید که تو نیز میکن  
تا مرید هر چه معلوم کرده است پیش پیر میگوید و میکند و پیر را  
آنجا که نمیداند و خطا میکند می آموزد تا بتحقیق مرید از پیر این جمله نیک  
معلوم میکند و باز چون مرید میخواهد که به یکی خود را باین کار دهد  
پیر مرید را ملازمت و مداومت درین کار فرماید تا بتدریج  
بملازمت اینکار کسافت طبیعت مرید که شیطان و قوی  
شده است بطافت روحی مبدل میگردد و اند چون عالم لطافت

لطافت که قل المروج من امر ربی است مرکب خود را در میدان ۱۲  
کن فیکون جولان گرداند و برکوی وجود بشری بنیازد و البته  
طبیعت که در قالب بشریت ممکن شده است برداشته شود و حالت  
خود مانند سپس لایح حالات و واردات لطافت روحانیات وی را  
روی نماید و این ارزاق غیبی قوت جان وی شود چون طالب درین  
مقام برسد ملاحظه رات و لا اذن سمعت وی را قبول کرده  
باشد اینجا معلوم وی شود که یوم تبدل الارض غیر الارض می  
چو میگوید چون قدم او درین مقام استوار شود و باز گاهی با خود  
جنود تجزیه کاف عالم عادت دیگر نم نزنند و هر روزی هزار بار  
در فناء خود در گوشه و یابین کلمات بدعاء و تضرع در سازد و در  
تمام پیر خواهند که این ضعیف نیز بدر تمام گفته است مرا سی  
سال باشد که از خود تنگی می آیم که هر خرم همی ریزی بیانی  
کنش در ایتم و اگر گویدت میگوی بعد از گشتن چو گشت  
بگویم دیدنت ای جان که خبر این نیست پروایم درین مقام طالب  
خدای تعالی این مرکب را بهر بار بار خیزد و اینجا ویرا معلوم کند



که الموت جسر یوصل الحیث الی الحیث معنی دارد این فقیر را معذور  
 میدار که در مقام سب سخن از مواظبت میگوید و از تو نیز معذور  
 که این فقیر عا در خواهی تا با تو موافقت تمام کنم که متضمن خبر  
 و جستن و کنبه کردن و بر آورد و در کوفت بحسب نوع بیان مقصود  
 شده است ایدوست درین ذکر که مسمی است بشلالی که پیران  
 قلندر بر روی ده بر آورد و سبی در کوفت و بحد و سر اندازی  
 و کنبه کردن و سر قدم ساختن و جز آن که گفته اند چون نظر  
 بر حقیقت کالوکنی سبی بر آورد بر مثال سبی در کوفت است  
 بیایا هر چند که سالک مبتدی را درین عمل صعوبت بی شمار  
 عامل منتهی را عجز بسیار نیست اما بدان جهت که این جمده اعمال  
 و افعال که تو امان قول طریقت است در یکدم باید کردن  
 در غایت صعوبت است خدای تعالی ترا باین عمل شریف روزی  
 کند هیچ علمی برای وصول بمعرفت حضرت محمدیت و بحالت  
 ترا از عالم ناشوت طبیعت ازین علم بهتر نیست چنانکه در غایت  
 ایزد را آنچه امیر المومنین حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه نیز

و مخصوص در راه تراست و هم درین ادب است

مه نزدیکی رسول صلی الله علیه وسلم است نمود که یا ۱۲  
 نبی الله و لیس و علی اقرب الطرق الی الله و افضلها عند الله و اسهلها  
 علی عباد الله و رسول فرمود صلی الله علیه وسلم علیکم بمداومت  
 الذکر فی المخلوت پس وی از رسول صلی الله علیه وسلم طلب تعلیم  
 بروج تحقیق بگرفت و رسول صلی الله علیه وسلم ویرایا موقت  
 و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از طالبان صادق نیز در پیغ  
 ندانسته تا هر کس برای نیک نختی آفریده و اسهل سعادت بوی  
 نمیدهد و این علمی است نسبت بمعلوم که در میان هیچ واسطه ندارد  
 طریقت است که بر و از صفت در راه خدای تعالی با اول قدم بیامی  
 بر خاسته و سر در میان ندیده اند اینجا لغو شکنان طریقت را راه  
 نیست مگر یهدی من یشاء الی صراط المستقیم را بر خوان و از خدا  
 تبارک و تعالی در خواه تا تر اطلب این اعمال شریف روزی گردانند  
 که برای وصول بمعرفت حق تعالی ازین اعمال هیچ عملی اعانت  
 و نجات ندهد تر نیست تا مردان بیکر وارد و دون بهمتان بهنجار  
 از طلب این راه قدم بریده و دلهایشان از سنگ سیاه در نیخته

و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از طالبان صادق نیز در پیغ

کینه



و در شستی که دانه اند فیهی کالجی اره او باشد قسوة ایدوست  
چون دانستی که سنگ سیاه در سختی و در زشتی با خود استحکام  
تمام دارد و باندک ضربات شکسته و نرم نگرود و نیز باید دانست  
که دل آدمی سخت تر از سنگ سیاه است بکدام چیز می تواند شکستن  
و نرم نشاخن که اما عند المنکسرة قلوبهم لاجل بی باعث بر کسر  
قلوب شده است باش تا تر معلوم کنند که قلب قاسی که سخت  
تر از سنگ است بکدام چیز منکسر باید گردان و نرم شاید کرد  
و اذکرو الله ابر میخوان از هر شفاعت کار تو هیچ چیز عزیزتر  
و بزرگتر ذکر از خدای نیست الغرض در بیت هفتم که در بی  
قصیده مطروحه چنانکه میگوید آن دو قصه راستا و  
چپ را ده یکی میدان ازین بر سه تمام بیان آن میکنند که  
سی در کوفت هم از آن سه جمله که بالا مذکور است حاصل  
که بجانب راست و چپ حوالت نموده است یعنی چون سه ترا در  
ده ضرب کند حاصل جز سی نباشد اما بیت سیزدهم که درین  
قصیده که گفته است تنبیه میکند بر عمل سمر اندازی که پیش از

که پیش از استخراج کلمه لاله در ذکر خدای رکعتی قوی و شریف ۱۶  
تر ثابت شده و این رکعت از این عمر نیز تر و شریف تر است  
که دست عبارت و با انگشت اشارت در دامن ردا و قافیه  
بگردوی برسد اینست **مرد** سر اند از اینجا در خورست کرم  
رو جان بخش پیش از حرف لام درین مقام **مرد** سر اند از  
مشطار رفتار قلندر که در میباید نه سر دونه سست و جبر  
کفتار که قال بحال دم بیقدم را هیچ چیز باز نخواهد خرید چنانچه  
این ضعیف گوید **اگر** دم زخم بیقدم هیچ دان **اگر** دم بیقدم هیچ  
در هیچ دان از خدای میخواهد تا ترا از بهر خفص مضیق صورت  
و نیاء بفضاء سحرای حقیقت و عقی برساند این فقیر نیز  
میخواهد که بزبان حالی جز آن نگوید که لا اله الا الله و شرع  
سه بیت دیگر چنانکه گوید **کشتن** کوب و بعد ازین کن ضرب  
راست تا قوی کرد و دل و محکم عظام نکته یاد است نیز از  
بهرم بری ضربی که هستش راست نام آتش اندر دل زد  
بهر کدام خوشتن در سوختن رستن زد ام در بیان اسلامی



بلغ

در کان آن نواز  
نوازیم فکر

از کار در فصل اول ذکر شده است **فصل** سیوم در بیان  
احتیاط و اهتمام در اذکار منکوره بر منطقی باید که هیچ چیز از ادب  
و شرایط ذکر از حبس نشسته و مد و برداشت و بر آورد و فرو  
گذاشت و سر قدم و سر اندازی که در کوفت و عیانت قول  
در اصلاح این قوم است که نویسه طریقت کمتر از رکن فعال  
و فهم نیست و هیچ چیز به هیچ وجه متروک نباشد ایدوست  
بدانکه چون طالب راه خدا می قدم همت خود را از بند عقل  
عادت برستی بازگشاده و دست همت خود را به تکام  
چهار تکبیر از بهر واقع عنایه سرغلی برداشته تا ویرا در آن باید  
کوشید تا اہم امور ارادت و اتم مقاصد ریاضت که از پیر بتعلیم  
و تلقین گرفته است در عمل بیاورد و خود را به یکی تسلیم آن اعمال  
نماید و چنان کوشد که جز در حمایت آن اعمال بطرفت العین  
غایب نباشد و اسباب ظاہر را که جنبش ادب و شروط  
نزول و تجلی است نیک بجا بیارد باز چون بخواند که طاقت  
بشریت خود را در اعظم امور ریاضت و از ذکر الله اکبر که از

که از همه عبادت تا شریف تا اعلیٰ برافراخت است صرف کند <sup>حجۃ</sup> ۱۷  
و فراد در مقامی سازد که هیچ آوازی از سویی بیرون و فرا هم وقت  
وی نشود و نیز آواز ذکر آواز سویی اندرون در گوش بیگانگان  
نرود چون وقت آن برسد که در ذکر خدای مشغول شود باید که  
اثر طعام در بدن وی بسیار نباشد و اگر صائم باشد بهتر است  
او جلوسه معهود که سابق ذکر شده است بسازد و طریق ساختن وی  
چنانست که ساق پای راست بر ساق پای چپ بنهد چنان  
ران بامی چپ ببالای ساق پای راست استوار بنشیند  
و توان گفتن که جلوسه مربع نشسته است و بر عکس آن نهند چون  
در جستن گنبد کردن حاوی باشد و نیز قادر بر آن باشد  
که قوت در یکدم ده بر آورد و سعی در کوفت تواند کرد  
و نیز ویرا قوت آن باشد که بدین طریق مشغول تواند گشت  
یکبار یا دو بار یا روزه برین قصد کند بعد از آن در مقامی استوار  
بنشیند و بدو کمر تلاقی مشغول گردد باید که پیش از بر آوردی  
در سر اندازی چنان قصد کند که از غایت شده ذکر اثر در

هر ممبره و صلب چنان حاصل شود که هر ممبره را صلب از بند  
 ذکر در سبیلش در آیند و در طوبیتی که در اسخوان و گوشت و پوست  
 و خون و رگ مقام کرده است از بسیاری حرارت ذکر از بدن  
 و اگر بیرون آید چون این نوع سر اندازی و سر قدم کرده باشد  
 بر اتصال آن رعایت کشش بر نمطی کند چنانستی که سقیم سنگ  
 کمران را ازین چاه بیک حلقه میخوابد که بیرون کند و چون بعد از  
 کشش است نشسته باشد دو بار بجانب راست و یکبار بجانب  
 چپ در کوبه ایا میان هر دو کوفت که جانب راست است ششم  
 و راست بنشیند چنانکه در صلب هیچ انحطاب و کشمی نماند و در  
 اعمال چنان اتمام نماید که هر بار که کند نیکوتر و کامل تر کند و دهم  
 و فهم خود را بر جای میبرد چنانکه بحر خدای تعالی هیچ چیز از غیر  
 او در نظر دل ظل منظور و ملحوظ نباشد و نیز هنگام ذکر بمصاحبت  
 هر یک از اقسام پنج توصیف که کلام طیب است چنانکه در فصل اول یاد کرده  
 شده بر موافقت مذہب سایر آن پییر طریقت و مصلحت  
 اصطلاح مجربان مشرب قلندریه رکن سیوم را که قولینست بجا آورند

بحر در روان



بجا آورند و چون طالب را سه رکن یعنی قول و فعل و فکرم <sup>بنام</sup> ۱۸  
مشغول بودن بذكر بر کمال حاصل شود و بشرط و ادای  
و لوازم آن که در سابق ذکر شده است فایده گردد و قرآن  
مجید است فاذا ذکر و الله کذا کرم آباؤکم او اشد ذکر او سیرا قبول کرده  
باشند درین مقام معلوم می شود که نعم الشفیع القرآن بصاحب  
با وی چه میگوید همسرین بطریق در ذکر خدای تعالی مداومت  
و ملازمت بخایند اگر در حال ذکر صراحت بسیار در بدن <sup>نمایند</sup>  
پدید آید و نیز صراحت ذکر در خارج و داخل قلوب می سرایت  
نمایند که خود را سالت دارد تا حرارت بدنی فرو نشیند چنان  
ان حرارت از وی بکلی زایل شود همسرین طریق مداومت که طاعت  
بذكر باشد از فکر باز نه ایستد چون نیک مانده شود بهمت خود را  
در تفکر صرف کند و در تصور آنکه پیروی تسلیم نموده و ملازمت  
آن فرموده نیک در گوشه اندیشه غیر فراموشی و ضعف  
وامانت دل نمره نمیدهد و در مقام تذکر و دایره تصور و تفکر  
هر چند پیران طریقت در سیدگان عالم حقیقت طرق مختلف <sup>بعد</sup>

انقاس الهادی کفنه اند مطلوب و مقصود ازین جمله خبری نیست  
 باید که طالب حق درین راه خود را خدا سازد و قلیل این سبیل  
 شود هر چند که درین راه قتا بیشتر بجا و از آن زیاده شود و کامل  
 تر طالب باید که نشان هستی خود را بر دست و پی نیست  
 توفیق از خدای تعالی بخواهد تا قدم همت و میر درین راه استوار  
 و ثابت گرداند که چون راه رود بمقام رسد اگر سرود هرگز نرسد  
 ایدوست درین راه جز دادن و بنحود بودن کار نیست هر چند  
 که در طلب ایمی موت پیشتر حیات بسیار و اخرون تره شیده  
 که آن عطر بخشش نام جان تو خواهد فرید عطار که قلیل راه تسلیم  
 خداست چه میگوید بی استارت می پذیرد بی عیان ثانی کسب و  
 علم ووردنی نشان تو ز تو بگذر وصال اینست و بس تو مباد  
 اصلا کمال نیست و بس از خدای توفیق میخواه تا درین راه  
 سر صری بنباشید و الله ولی التوفیق توکل علیه و هو حسبی  
**فصل چهارم در بیان طریق روندگان و توسیع دایره ذکر**  
 و فکر ایدوست بدانکه روندگان طریقت برای اصول مقصودا

در راه حضرت بی نشان و پیداست  
 که در اند این قوت و ...

۱۹  
قدم صدق خود را از هر جانبی و جهتی در راه خدای پیوسته  
اند یکی باشد که بعد از اثبات سبزه نماز خود را بمقام خود  
برساند که الصلوة معراج المؤمنین رفیق این طریق هر روز  
طریق را از خدای تعالی رسیده است و یکی باشد که سبزه  
صوم رود که الصوم لی وانا اجزای به و یکی باشد که تلاوت  
قرآن اختیار کند که نعم الشفیع القرآن لصاحبه و دیگر باشد  
که رقم فنای خود محو است یا بر صحیفه وجود در دایره ذکر لا اله الا  
الله ثابت گرداند که تا معلوم کند که ثابت مطلق و بقاء کلی  
جز هر خدا نیست تبارک و تعالی کل علیها فان و یبقی وجه  
ربک فی و اجمال والا کرام پاینده جز خدای نباشد و باقی  
همه فانی دان دیگر باشد که با فکر در سائر تفکر وافی الایه  
ولا تفکر وافی ذات المقصود چون دانستی که از صوم و صلوة  
و از کار و افکار و از عبادت دیگر مقصود سالک جزو احد است  
الکون کوشد از اسمی چند از کار و افکار که از پیران طریقت  
مسموع است و مایه الامتياز را که هر یک فکر و فکر از آن دیگر ممتاز



و مسمی با سمی دیگر شده است شرح دهم تا بدانی که این هنر  
یکی نیست ای عزیز گاه باشد که مرد در و نده که بذکری مشغول  
شود که آن را ذکر شتائی گویند و آن ذکر است که با خود جزو  
حمله یکی راست و دیگر چپ اندارد و گاه باشد که بذکری مشغول  
شود که آن را ذکر رباعی گویند که و آن ذکر است که هنگام لغت  
آن چهار ضرب چهار جانب ذکر یعنی چپا و راستا و پیش  
و پس حاصل میشود گاه باشد که بذکری مشغول شود که آنرا  
ذکر دمر خوانند و گاه باشد که بذکری مشغول شود که آن را  
بجای ذکر دل گویند و ذکر دل بنا شد بلکه ذکر قالب باشد  
و گاه باشد بذکری مشغول شود که مسمی با سلسله تقاس است  
و گاه باشد که بذکری مشغول شود که مشهور است حیوان  
پیران جنت و سهرورد در خوانان الله علیهم اجمعین بهمین  
پیران طریقت و مجرور و آن عالم حقیقت را هر گونه از کار زیاد  
براست که در حساب و شمار آن مشغول توان بودن و افکار  
نیز بهمین میدان که مسمی است با سمی بسیار که هر نتوان

۲۰ نتوان آوردن اما چون نیک تامل و تدبیر کنی مرجع و معاد اینها  
چه محافطت دل و منع خواطر عالم عادت نیایی چنانکه گوید ملا حظ  
میکن و با محاسبه باش و با گویند که محاسبه نیکوترین اعمال است  
و نیز فرمایند که با تصور واسطه می سازد باز گویند که ترا بی اراده  
طریقت جبار نیست و نیز گویند که در مبدء و معاد خود نظر بکنار  
تامل میکن که چگونه از حدی خارج من بین الصلوات الترابی تا حد اذاجاء  
اجدهم لایستاقرون سوره و لایستقدمون با توجه محمد کرده اند و نیز  
گویند یا هیچ مباش و در عدم خود هم بکوش و ما عدم صرف می ساز  
که درین عدم آباد و وجود مومنان را موجود و آبادان گردانیده است  
و نیز از مشایخ رضوان الله علیهم اجمعین منقول است که نفس الله  
را بر بره بینی و یا بر صلب بینی بلون سپید تصور میکن و یکی فرمود  
که حلیم روی محمد مصطفی و صلی الله علیه و سلم را از خاطر جدا بگردان  
و آن دیگر گوید که هوشش در دم و خلوت در انجمن را لازم مباش  
و بعضی گویند که با پیر باشتی مودت صورت و می باشتی و اگر غایب  
باشتی بار و حایت او می سازد المقصود ترا با چند می آسانی مختلف

کار نیست یکی بگیرد یکی یاد میکند تا آن یکی بترانیز یاد کند فا ذکر و بی  
اذکر کم و اشکر و بی و لا تکفرون و این همه آنچه بر شمریم با خود اتفاق  
و تجاوز بسیار ندارد البته رجوع این همه در دایره تصور و تفکر و  
یافت که مقصود از تفکر و تصور جز حفظ قلب مادی و نیت  
فکر و اندیشه آن میکن که از بر آید چون بحسب آشی و باید  
که فکر در اصطلاح این قوم چه چیز است و مقام وی کدام است  
اینجا دانم که کوی من خود غافل و از عاقل هر چه آید بی اندیشه  
و فکر نباشد و بدانی که صاحب امراض چون کسی را مرض زو  
کند و بیمار سازد و بخواهد که بیمار کار از نظر خود کند از حضرت فکرت  
صاحبان بصیرت و قربت و نظرت کاملان طریقت و حقیقت بعید  
نشیده که گفته اند راسی العلیل علیک ایدوست ترا در پی ایدوست  
مایل شدن و طلب خلیل باید کردن که لقاء الخلیل را شفاء العلیل  
تا نیا موزی ندانی که فکر چه چیز است و مقام وی چه چیز است  
نیت بشنو و از آن می آموز که بزرگی چه میگوید فکر چه چیز است  
حل شدن گوه کردن در دل خردل شدن آنچه در مقام قرآن



توان دیدن در نقطه با و بسم الله که خورد تر از دانه <sup>۲۱</sup> خوردن  
حاصل توان کردن اما بشنواید و هست تا نقطه نشوی بدانی  
که چه میگویم پس نقطه شدن باید آهوست که چیست و چگونه است  
الغرض چون دانستی که اسامی بسیار درین راه مقصود است  
یکی را ملازم میباشی و نیز میدان که تصور و واسطه طالب  
نیکبای مرد شده است چون دست بای معاونت طالب  
هستی و باز بجوای که بدانی که تصور واسطه در اصطلاح <sup>کان</sup> رونده  
طریقت چه چیز است بشنو و با خود نگاه میدار که تصور و واسطه  
دو نوع است گاه باشد که صوری بود چنانکه صورتی که بان  
صورت خدای تبارک و تعالی را وقتی بخوابیده است و یا  
صورت رسول الله صلی الله علیه و سلم و یا صورت پیر خود را تسلیم  
وی بکرده یا هر صورتی که پیر بتصور آن صورت اذن دهد <sup>و گاه</sup>  
بود که معنوی باشد چنانچه فهم هر معنی که در دل و دست بر <sup>بط</sup>  
قلب که طالب با پیر خود باشد یا بغیر پیر که در نظر باطن وی  
ممکن شده است چنانکه فرشته و ارواح انبیاء و اولیاء <sup>سلف</sup>

ایا حقیقت تصور واسطه آنست که هر چه ترا واسطه طریقت  
 یعنی سبب است برای رسانیدن از ناسوت بلاهوت تصور<sup>سطه</sup>  
 توان دانست چنانکه ذکر این جمله درین قصیده رفته است  
 زان سپس غیبی صفت با واسطه آمدن در کعبه لیک از راه بام  
 که چه آن صورت با ربطه دل است پیوسته پیر از خدا ارد پیام  
 بیان جامعیت این قصیده ذکر میکند مرا اعمال را بدان معنی که هر یک  
 کلی که در قصیده ذکر کرده شده است هیچ طریقت بیرون ازین  
 کلیات نیست **فصل پنجم** در بیان بعضی حکمتها که مربوط است با کار  
 اذکار و تاثیر در نهاد بشری بشریت و کیفیت جامعیت طالب  
 و کمال انسانیت او بسبب عبادت حق با اخلاص باطن ایدوست  
 چون دانستی که ذکر خدای با لاترین جمله عبادت است نیز باید دانست  
 که انرا این عبادت بالاترین همه کالات انسانیت <sup>و صفات</sup> مطالب  
 خدایست هر چند که عبادت خدای را در مقام خود باز یور نور  
 آسمان مزین و مجلی کرده اند و پیشین دوستان با کمال تمام  
 داده اند اما عبادت ذکر را که جمال سکینه تملوب دنیا و اولیا است

۴  
 جمعی از بزرگواران اعمال

۲۲  
تا اولیاست که آن یاتیکم التابوت فیہ سکنه من ربکم که دل ابرام  
جهان ایشان شده است در کسوت احسن الا ثواب کمال  
تمام نمودار گردید باشند تا وقت آن رسد که باین کلمات  
استنا کردی چنانکه گفته اند کمر زاهد را جمال آن روی رسد  
مارا بسری کوی یکی هو می رسد ای کاشکی کرد آن کوی بوی  
نماید که بعضی باد کردن روی چنان کشتن بتوانی اینجا جز  
کرد کشتن و فنا پذیرفتن و بینوایی و بیخودی راه نیست بخود  
باید بودن تا محرمیت با محبوب حاصل توان کردن چنانکه گفته اند  
تا که تو دم می زنی بدم نه تا که موسی مانده محرم نه این خود  
کاری بزرگ است چه چون بجای با کسی است که درین مقام دم  
زد اینجا دم در باید کشید در دم باید غلطید و باین کلمات که  
در غایت تنزه است می باید ساخت که حمد را درین فصل  
الحمد الی منور نیز خواهیم کردن و جمع خواهیم ساختن ان شاء الله تعالی  
ایدوست چون معلوم کردی ذکر الله که در مرتبه تعلیم و تلقین است  
و با خود ارکان خود را محیط است نیز باید دانست که هر یکی



ازین علم ارکان را تاثیر است اما ازین خاصه چنانکه مثلا عمل  
سرا نذاری که از جمله ارکان فعال است اگر کسی را محرم این اسرار  
کرد ایندن چون خود را بدست اینکار سازد نیک می داند  
که ویرا بسبب اینکار خلاصی از غلظت است حرارت طبیعت و مخلص  
از عبادت برودت سحیبه حاصل میشود نیک معلوم کند که ویرا  
بدین کار فراغت از اشغال خلالت پیوسته و فرحت از دنا و  
وزالت رطوبت روی می دهد پس ویرا درین مقام باید دانست  
که مراد از تزکیه نفس جز این نیست که کفیم چه ازین امراض یعنی  
افراط مایه حرارت و برودت و رطوبت که مایه مکاید نفسانی  
و ماده هوا جس عطرات شیطانی است چون خلاصی یافتی  
از شیطان بجن و الانس باز رستی اید و ست چون قالب و قلب  
خود را که گشت از تخم توحید است ازین علایق پاک کردی پس  
آن تخم سعادت را در آن گشت راز پیا شنیدی و بیشتر شنیدی  
و می روی نمودی امید آن می باید داشت که از برکت و نثار  
این گشت زار را به اندک روز کار بر خوردار توان بودن و هم



و بهم چنین فهم را که نیز یکی از ارکان ذکر است تا تاثیر است <sup>۲۳</sup> خاصه  
که چون طالب را فهم متفرق نیست جمیع منافع سکوت و بی حال  
است و رکن قول را که در مشرب محققان عالم طریقت و مذہب  
محققان سرچشمه قائم دید که کمتر از رکن فعال و فهم نیست و خود  
تاثيرات بسیار است اگر چه بعضی از اینها را در تاثيرات است  
اما هیچ در مقام خود از آن دلیل کمتر نیست و چون دانستی که ترا  
بعانیت از بی طالب سرار الهی و کنجینه حضرت نامتناهی که در  
عالم طریقت و واصلان سرچشمه مشرب حقیقت در شرف این  
سرار الهی و کنجینه حضرت نامتناهی که در دوزخ و باز چون کاملان  
عالم طریقت و واصلان و سرچشمه مشرب حقیقت در شرف  
این سرار با تو موافقت نمودند شرکان باید که شنید که  
آن همان غیبی که تخم توحید است ضایع نگذاری تا بقائیت  
از بی این کاملان کمال انسانیت و مکملان صاحب جمیع  
که سرچشمه حقیقت و حده اند بواسطه این تخم توحید  
مقصود سعادت داری است و در زمین آن الارض بی



من عباده الصالحین پیورش یافت از مسافت بی  
 شمار ممالک مدارج لطافت علوی که عالم جبروت عبارت  
 از است بر تخت رفیع مرتبه دینی بدریکه فتلی فکان قاب  
 قوسین بر بر سایه سایبان چتر جلالت او ادنی ممکن و  
 مستقیم کردی اینجا معلوم کنی و احدیست و احد کدام است  
 از و احدیت و وحدت اسان بگذری و وحدت را جز اعتبار  
 ضروری ندانی قل هو الله احد میخوان و از اخلاص جدا میباش  
 تا بدانی که چه چیز هستی و چه بودی و چه ای تا کرا از برای این مقام  
 پیدا گردانیده است و کرا خواهد بود و ما هنا الا مقام معلوم اللهم  
 ارزقنا شفاعت رسولنا محمد و آل و اصحابه و اوصیایه الاولین  
 و الاخرین صلح تمام شد رساله صراط المستقیم من تصنیف قدوه المحققین  
 و زبدة العارفين عارف ربانی حضرت شاه نظام الدین قلندر  
 جوینپوری قدس الله سره العزیز من خلفاء سید الاولیاء  
 و قطب الاقطاب حضرت محمد شاه قطب الدین بینای دل سران از غوفی علی  
 بنام سید زید ریح الله سر بر تمام رسیده کاتب قدسه ضعیف فتح الله